يک آقای عراقی هست که الآن توی قطر است به نام عرض شود دکتر اکرم ضياءالعمری اين ضياء العمری که همين کارش بحث­های تاريخی و اين­هاست بعد اين يکدانه کتاب نوشته بحوث فی تاريخ السنة المشرّقه، بعد ايشان اين­جا ايشان ورداشته آن روايت جواز و روايت منع را خيلی خلاصه همين طور ليست وار پشت سرهم هم آورده بعد اسماء کسانی که کتاب نوشتند را از ايشان هم اکثرشان نسخه باقی مانده را نوشته اين نکته اضافه ايشان اين است که آن نسخه­ها را هم نوشته، لذا يک ليست مثلاً چيزی است اگر می­خواهيد من می­توانم چيز کنم، دويست و نود و يک،

50: 0

خيلی مختصر عرض کنم اين احاديث را که طرفين را اول آورده بعد می­گويد که امثلة الصحف التی کتبها الصحابه فی الحديث بعد مثل اعظمی نيست که هر چيزی باشد اولش سعد ابن عبدالله است دومش

ج: سعد ابن عبدالله که است؟

س: سعد ابن عباده انصاری معذرت می­خواهم دومش صحيفه عبدالله ابن ابی عوفاست سومش نسخه سمره ابن چه؟

ج: جندب

س: جندب، بلی جمع فيها احاديث کثيره چهارم کتاب ابی رافع را آورده پنج کتب ابی هريره آورده که تو پاورقی هم گفته اين به اسم صحيفه ابی هريره چاپ شده اين مجموعه همان حميدالله که آن مال

ج: جمع کردند بازسازی کردند ندارند کتاب نوشته ندارند

س: اما از اين­جا به بعد ديگر نسخه دار می­شود صحيفه ابی موسی اشعری است که ايشان می­گويد در شهيد علی ترکيه يک نسخه ازش هست،

ج: جمع آوری است آن­ها همه­­شان جمع آوری است

س: يکی صحيفه جابر ابن عبدالله انصاری است

ج: آن هم جمع آوری است

س: بازهم می­گويد اينجا ازش نسخه است بعد می­گويد صحيفه صادقه است

ج: اين هم مال عبدالله ابن عمر است،

س: بلی منتهی اين­ها باز به نسخه ارجاع نمی­دهد بر عکس، اين­ها می­گويد احمد تو مسندش آورده

ج: عرض کردم جمع آوری شده

س: پس چرا اين­جا نسخه دارد حاج آقا

ج: نه خير نه، می­گويد مسند احمد

س: نه مسند احمد است می­گويد

س: نسخه­اش مسند احمد است

س: می­گويد اين­ها نسخه نه، اما صحيفه

15: 2

نبيت ابن شريت

ج: ثبيت ثُبيت ابن کذا

س: نوبيت چاپ کرد

ج: يا نُبَيت

س: اشجعی کوفی اين­ باز می­گويد نسخه دارد من چندتا همه­اش نسخه است بعد دهمين موردش صحيفه صحيحه حمام ابن منبه است،

ج: مال ابوهريره است که،

س: بلی خودش گفته

ج: آن صحف ابوهريره يکش همين است مال حمام،

س: خودش گفته گفته که و قد ذکر، می­گويد اين خودش جزء صحابه نيست و لکن قد ذکرت الصحيفة الصحيحة ضمن ما کتبه الصحابه لانها فی الحقيقة لابی هريره خودش متوجه است که

ج: خب جزو صحف ابی هريره حساب می­شود، يعنی دوتا حساب نمی­شود

س: بلی

س: بلی

س: خلاصه الآن اين يک ليستی نسبتاً بالای

ج: اين­ها همه­اش چيز است من

س: همه­اش تخريج است

ج: نه خير، اين­ها تخريج است قرن دوم و سوم است احمد مثلاً اول سوم است اين­ها تخريج­ها همه متأخر شده

س:

3: 3

قرن آخر قرن اول و ابتدای قرن دوم هم دو تا گزارش را نقل کرده اول يک ليستی آورده از آن­های که تصريحاً مانع شدند بعد آن وقت بعدش شروع می­کند تابعی­های که بر عکس نوشتند،

ج: دارند خود اهل سنت هم دارند

س: خيلی هم مثل اعظمی خيلی قر و قاطی کرده همه چيز را،

ج: نه قبل از ايشان ندارند و تصريح کردند که در تابعين چه کسانی تابع عمر بودند می­گفتند نمی­نويسيم حالا به اسم عمر و چه کسانی می­گفتند بنويسيم

س: آخر اين­ها همه­اش نسخه دارد ديگر صد و بيست و شش ابوزبير محمد ابن مسلم، ابوعدی

ج: ابوزبير نيست ابوالزبير،

س: ابوالزبير

ج: صد و ده است،

س: صد و بيست و شش ايشان ثبت کرده،

ج: آنی که من تو ذهنم است صد و ده است که از جابر معروف است ديگر صحيفه­ای يعنی روايتی، اين هم گفته به شده به صورت صحيفه است ابوالزبير عن جابر ابن عبدالله اين يکی محل کلام است بين اهل سنت عده­ای اين را قبول نکردند روايت ابی­الزبير عن جابر را

س: حالا اين چندتا، ابی­عدی، زبير ابن عدی ابی العشرای دارمی، زيد ابن ابی انيسه بعد برای اين­ها همه­اش می­گويد اين­ها توی نسخه­ها هست

س:

21: 4

می­گويم هدر نرود افاضات روشن کرديد

ج: نه ضبط می­شود اين­جای که من، بلی دارد ضبط می­کند

س: بسيار خوب

ج: بلی نسخه می­گيرد

س: بلی اين­ها را می­گويد اين­ها نسخه است بعد ارجاعی هم که می­دهد به يک مجموعه حديثی توی ظاهريه است ظاهراً اين­ها هم

ج: بازسازی است تقريباً

س: يا بازسازی باشد خلاصه تا صد و چهل و سه، ببخشيد صد و چهل و شش که هشام ابن، معذرت می­خواهم که صد و چهل و هفت که ابوعثمان عبيدالله ابن عمر ابن حفص ابن عاصم ابن عمر ابن خطاب باشد ايشان اسم می­برد، حدود پانزده­تا آدم را ايشان از تابعين اين جوری اسم می­برد

ج: اين نوه چيز است نوه خود عمر از راه عاصم است،

س: بلی اين خود جمعش مرتب­تر و معتنا به تر بود از اين جهت

ج: از همه اين­ها بهتر که چيزتر بود اگر آنی را که گفت در مدينه به دستور عمر ابن عبدالعزيز جمع کرديم و ليکن نفرستاديم آن اگر پيدا می­شد از همه اينها بهتر بود آن حدود سال صد و صد و يک است آن سال صد و يک است از تمام اين­ها از تاريخش بهتر است عرض کرديم متأسفانه به ما نرسيده.

خب اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

­بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

عرض کردم اين مصادری را که ايشان فرموند البته خوب است يعني انصافاً و من يک اضافه هم کردم حالا غير از اين­که ايشان ليست دادند اصلاً آنچه که به اين اسم هست جمع آوری بشود يک­جا بيايد آنچه که به اسم حمام ابن منبه از ابی هريره هست يک­جا بيايد الآن خود ابوحنيفه حالا ايشان اگر صد و چهل و هفت اسم برد خود ابی­حنيفه مسانيد دارد در هند چاپ شده اين­جا نديدم شايد چاپ جديد هم نديدم شده يا نه؟ در نسخه­ای که من ديدم مال حيدر آباد است در هند است حالا نمی­دانم حيدر آباد است يا کجايش؟ به اسم مسانيد ابی­حنيفه به نظرم هفده­تا يا نوزده­تا مسند است ليکن آن­ها هم جمع آوری شده مال خود ابوحنيفه نيست آن­ها هم جمع آوری شده

س: بازسازی است

ج: بازسازی شده جمع آوری شده رواياتی را جمع کرده آن وقت اين آقای فاضل معاصر هم که اين کتاب دارد دراسات چيز

س: اعظمی

ج: نه اينی که الآن زنده است ممدوح سالم الاتجاهات الحديثيه فی القرن الرابع العشر

س: سه جلدی

ج: سه جلدی

س: بلی چاپ کرده بلی

ج: بلی ايشان يک شرح مفصلی راجع به همين مسانيد من خواندم شرحش را هم همه­اش را نگاه کردم تو ذهنم نمانده فعلاً غرض اين­ها را بررسی کرده سندهايش را بررسی کرده اين­ها از چه راهی اند و مناقشاتی که شده، وارد آن عرض کردم ما از اين سنخ بازسازی­ها زياد داريم اما آن­که نسخه باشد فرض کنيم مثلاً ايشان چه عجب مسند امام زيد را ننوشته حتماً نوشته ديگر

س: در تابعين

ج: بلی ديگر بايد آن آن صد و بيست است ديگر از اين­که ايشان اسم برد مسندی

س: عناد هم ندارد از شيعه هم اسم برده

ج: بلی يک جمعی مسند ابورافع را هم اسم برده علی ای حال

س: زيد ابن ابی عميصه دارد

ج: نه زيد ابن علی،

س: نه زيد ابن علی ندارد

ج: خب اين­که هست الآن به اسم کتاب هست ديگر الآن که الآن موجود است

س: مسند زيد

ج: بلی مسند زيد اصلاً به اسم کتاب موجود است

س:

43: 7

ج: علی ای حال اين خود اگر به اين حساب باشد همان کتاب به اصطلاح ابوالبختری هم همين سال­ها نوشته شده از آن هم اسم می­برد از امام صادق است اين کتاب­های اين جوری خوب است اما اگر می­توانستند اضافه بر ليستش مجموعه آن روايات را هم می­آوردند و بررسی می­کردند تحقيق می­کردند خيلی برای آن برهه تاريخ نافع و کارگشاست خيلی، مثلاً خود ماها کل رواياتی را که منسوب است به کتاب ابی رافع و سنن و احکام و قضايا و همچنين که روايات فرعی به اصطلاح من چون اين اصطلاح را درست کرديم يکی اصلی داريم که خود آن کتاب است يکی فرعی­های او که احتمالاً فروع آن باشد حالا يا از آن گرفتند يا متأثر اند مثل مسند زيد مثل فرض کنيد همين کتاب جعفريات مثل کتاب به اصطلاح سکونی، عده­ای از اين کتب که کاملاً واضح است متأثر به همان روش آن کتاب هستند و بعد هم اضافه بر او کل مسانيد اهل بيت اصولاً چون اين شبهه دارد که کليه مسانيد اهل بيت ريشه­های تدوينی تاريخی داشته يعنی به هر حال ولو ظاهرش مثل سند است يعنی آنچه که ما الآن نگاه می­کنيم فرض کن مثلاً سکونی عن الصادق عن ابيه عن آبائه مثل فرض کنيم سندی است که در کتاب فرض کنيم موطأ مالک هست مالک عن نافع عن ابن عمر عن رسول­الله ليکن ظاهرش اين است آنچه که به اهل بيت بر می­گرده اين احتمال درش هست که به صورت نوشتاری بوده به خلاف آن­ حرف­های که آنها نقل می­کنند که به صورت نوشتاری

س: پس

24: 9

آن­های است که احتمال می­دهيم نوشتاری بوده

ج: يعنی ظاهراً احتمالاً همه­اش به صورتی اين­که اسمش باشند مسانيد اهل­البيت يکی از اين نسخی که مال حضرت رضاست دارد من مسند اهل­البيت تعبير مسند اهل بيت بهش شده که در سال­های بايد مثلاً صد و نود، صد و نود و چهار نوشته شده باشد عرض کردم اين مسانيدی که ما داريم غير از کتاب ابورافع که حالا مستقيماً يا از اميرالمؤمنين يا مال خود اميرالمؤمنين مسند زيد است قبل از زيد ما نداريم مسند زيد است بعد از امام باقر نداريم از امام صادق زياد داريم، مثل همين سکونی و ابی البختری و عده­ای داريم از امام صادق و مراد ما از مسند روايات امام صادق که زياد است مراد از مسند عبارت از اين است که حديث را با سند عن آبائه عن رسول­الله نقل کرده باشد که عبارت اسند عنه که در کتاب شيخ طوسی آمده در عده­ای از موارد که آقايون احتمالات زيادی دادند اُسنِد عنه اسند عنه اَسند عنه بعد اسند هم به که بر می­گرده؟ عنه به کی؟ الی آخره ديدم اين يکی از آقايون معاصر ما نوشته اسند عنه يعنی کتاب مسند از امام صادق نه مسند نقل نيست مراد اين است اسند عنه و روی عنهما روی يعنی کلام خود امام، اسند يعنی امام عن آبائه عن رسول الله حالا

س: يعنی مسند الامام عن رسول­الله

ج: نه اسند هذا الراوی عنه عن الامام ضمير را اين جوری بر، مثلاً در ترجمه محمد ابن مسلم اسند عنه و اين هم از اختصاصات شيخ طوسی است رحمه الله در رجال شيخ طوسی

س:

0: 11

مقاله­ای

ج: مقاله مفصلی نوشته آن يعنی گفته يعنی مراد مسند نقل کرده اسند عنه را يعنی مسند نقل کرده نه مسنداً نقل کرده نه کتاب مسند

س: روايتی را مسند نقل کرده

ج: ها! نه مسنداً اضافه بر اين­که از خود امام صادق روايت می­کند از امام صادق عن ابيه عن آبائه عن رسول الله هم نقل می­کند اسند اين شخص عنه يعنی عن الامام ضمير را اين طوری معنی بکنيم، و اين هست اين واقعيت دارد حالا

س: اين تعبير در کلام شيخ طوسی هست

ج: بلی فقط شيخ طوسی

س: راجع به راوی می­فرمايد اسند عنه

ج: بلی به نظرم مجموعاً صد و چهل و هشت­تاست چندتاست با مجموع، از امام کاظم کم است از حضرت رضا هم دارد و امام صادق به اصطلاح زياد است از امام کاظم هم يکی دو سه­تا بيشتر نداريم از امام رضا بيش از همه داريم اگر ضعيف و سقيم صحيح و سقيمش را جمع بکنيم چون جمله از اسانيدش فوق العاده ضعيف است حالا من نمی­خواهم وارد شرحش آن بشوم آن شرح خاص خودش دارد به نظرم بين هفتاد هشتادتا به ذهن من می­آيد اگر بيشتر نباشد با سقيمش مثلاً در عوالی­اللئالی ده طريق فقط عوالی اللئالی دارد خود عوالی اللئالی ابن ابی جمهور ده طريق برای صحيفة الرضا دارد که هر ده­تا هم مجهول اند اصلاً مجاهل اندر مجاهل اند حالا به هر حال با صحيح و سقيمش را با همديگر جمع بکنيم چيزی نزديک هفتاد، هشتاد تا يا شايد هم بيشتر تا نزديک نودتا برسد الآن شماره عددش دقيقاً در ذهن از امام جواد هم يکی داريم از ائمه بعدی مثل امام عسکری حديث داريم در کتب اهل سنت مسند اما اين­که مسند ايشان از آبائه عن رسول­الله آن را الآن نداريم اما داريم در همين روايتی که پيغمبر در شب معراج آن سيب بهشتی ديدند و بعد حضرت زهراء و فرمودند حضرت زهراء حورية، يعنی ياد جنت من را می­اندازد اين را در کتاب موضوعات ابن جوزی عن العسکری عن ابيه عن آبائه اما فکر می­کنم روايت واحده است فکر نمی­کنم کتاب باشد آن­جا نقل می­کند تعبير غير مناسبی هم نسبت به حضرت به کار می­برد خب شأنش

س: موضوعات ابن جوزی متعرض اين جور روايات شيعی هم شده

ج: بلی می­شود فرق نمی­کند متعرض اين روايت تا اين شيعی از امام عسکری

س: عسکری

ج: بلی تا اين حد شده در موضوعات ابن جوزی آمده اين روايت را آورده علی ای حال حالا اين مطلب ديگر چون بايد يواش يواش برسيم به قرن دوم و سوم حالا تو قرن اول هنوز گير کرديم بحث ما البته ما نوشتارهای که در قرن اول بوده غير از اين­ها مثلاً فرض کنيم از نامه­های امير، خب يکی از منابع مهم است خود نامه­های اميرالمؤمنين که عده­ای زيادش الآن در مصدر قديم مثل غارات هم آمده در رسائل ائمه مرحوم شيخ کلينی هم آمده اين نامه حضرت من الوالد الفان للولد المقر بالزمان

س: بلی نهج البلاغه

ج: تو نهج البلاغه هست اين توی کشف المحجه مرحوم سيد ابن طاوس مستقيم از رسائل ائمه مرحوم کلينی با سند نقل می­کند که حضرت امير نامه نوشتند آن وقت از عجايب کار اين است در عده از اين نامه­ها چون ما بالاخره به هر حال آخر کار همه اتجاهات­مان می­خورد به جهات حجيت حتی در يکی دوتا نامه که به محمد ابن ابی بکر نوشته شده در کتاب غارات نقل می­کند احکام وضوء دارد الوضوء مثنی و مثنی الوضوء خيلی عجيب است توی همين نامه­ای به مالک اشتر که فوق العاده مشهور است عده­ای از احکام آمده حالا تو نامه محمد ابن ابی بکر عجيب است در وسطش يک دفعه مثلاً احکام وضوء و اين جور چيزها گفته شده،

س: زکات و اين­ها که حکومتی است طبيعی است بلی

ج: راجع به زکات نامه داريم از اميرالمؤمنين به مصدق شان نوشتند می­خواهيد بياريد کتاب نجاشی را بياريد اين نامه را به مصدق­شان کسی عامل ايشان بوده ظاهراً فکر نمی­کنم اين شخص خصوصيت دارد اين در اول کتاب نجاشی ربيعة ابن سميع عنوان زده، ربيعة ابن سميع له کتاب فی الصدقات فی زکات الانعام

س: روايتی را هم نقل شده بود

16: 15

در زکات نوشته برای عاملش

ج: برای ابوبکر هم دارد ابوبکر در بخاری آمده صحيفه ابوبکر اين صحيفه ابوبکر نصوب ابل،

س: مصدق همان تخمين زننده است مال زکات يا اين

ج: نه مصدق کسی که می­رفته می­گرفته کيفيت گرفتن زکات حيوانات، آن رساله­ای که ابوبکر دارد رساله ابوبکر نصوب است در هر پنج­تا شتر يک گوسفند است الی آخره اما در اين رساله که اگر رفتی آن­جا بگو السلام عليکم آداب گرفتن با مهربانی، گوسفندهای چاق و چيله و پرواری نگير کذا بگير کذا، اين­ها دستورات اين جوری است، تو اين نامه مرحوم نجاشی اين را اسم دوم است به نظرم نيست؟ شماره دوم يا سوم است؟

س: سوم است

ج: اين را به عنوان سلفنا الصالح چون نجاشی اول فهرست خودش يک چند نفر را به عنوان سلفنا الصالح آورده که اين­ها کتاب داشتند يکش ابورافع است اول، دومش الآن تو ذهنم نيست سومش اين طور که می­گويد ربيعة ابن سميع است اگر سَميع خوانده بشود

س: ابورافع دومش پسرش شماره خورد ديگر علی در واقع شما درست فرموديد دومی است ربيعه

ج: می­گويم من تو ذهنم دومی بود، حالا داشتيم يواش يواش از ذهن خودمان نا اميد می­شديم

س: ابورافع و پسرش اول است

ج: آها! اول و دوم

س: دو شماره

35: 16

ج: و الا من يادم می­آيد ربيعه را بعد از ابورافع آورده آخرش هم آن

س: روايت نجاشی بلی ابورافع

ج: آخرش هم آن عبيدالله ابن حر جعفی است نمی­دانم حالا بعدش هم دارد؟ اما آخرش آن است،

س: بعدش سليم می­شود بعدش، هم عبيدالله حر

ج: جعفی تمام می­شود بابا اين سلف صالح

س: شماره شده چهارتا،

ج: بلی اين سلف صالح را که از عجايب کار نجاشی يعنی واقعاً من هنوز که هنوز است با اين عقل ناقص خودم نمی­فهمم چرا نجاشی اين کار را اين­جا؟

س: عبيدالله ابن حر آمده اين­جا

ج: عبيدالله ابن حر دزد بود سر قاچاق ربطی به اميرالمؤمنين، همينی که حضرت رفت سيدالشهداء بهش فرمود بيا کمک کن گفت اين اسب من خيلی خوب است به شما می­دهم حضرت فرمود نه، و عذرخواهی کرد اصلاً دارد زمان معاويه سر قافله­ها را می­گرفت دزد بود پنجا نفر دزد با خودش، من نمی­فهمم چرا مرحوم نجاشی اسم، اصلاً چه شده اصلاً چرا اسم اين آدم دزد سر قافله و اين اصلاً به چه عنوان عنوان سلفنا الصالح بهش داده وقتی هم،

س:

33: 17

در اين­جا حضرت

ج: مال اين است مال اين عبيدالله ابن حر است خيلی آدم خبيثی است و بعدش هم البته شاعر قوی است توی خزانة الادب من نگاه کردم مقدار اشعارش را آورده اشعار قشنگ انصافاً شاعر است و بعدش هم نقل می­کند از مرحوم ابن نوح که ابن نوح گفته ابن نوح عبارتی نقل می­کند از تاريخ بخاری هست عبارت تو تاريخ بخاری که اين نشان می­دهد که مرحوم نجاشی مستقيم به تاريخ بخاری مراجعه نکرده حالا بنده سراپا تقصير مراجعه کردم نجاشی مراجعه نکرده از آن عبارت در نمی­آيد، از عبارت بخاری که ايشان کتاب نقل کرده نمی­دانم حالا چه شده ابن نوح چرا کتاب فهميده نفهميديم نجاشی اصلاً چرا کتاب فهميده ما اين را اصلاً نفهميديم که اصلاً کتاب باشد اين را اصلاً سرمان نشد چرا اسم اين آقای که، اين شخصی که دزد و سرگردنه گير و توی بيابان­ها و راهزنی اين را به عنوان سلفنا الصالح آورده بعد از آن هم جناب همين ربيعة ابن سميع مثلاً ايشان نوشته بخوان عبارت قبلی­ها نمی­خواستيم وارد بشويم چون حالا ديگر اسم نوشتار آمد چون اين به نظر من آئين نامه اجرائی است فکر می­کنم يک دستورالعمل بوده که مثلاً اگر می­خواهی زکات بخوانيد عبارت نجاشی را،

س: جسارتاً قبلش بخاری را بخوانيم يا بخاری را بعدش بخوانم

ج: بخاری را ولش کن ديگر عبيدالله ابن حر را ولش کن آن ارزش ندارد اسمش را، اصلاً بی­خود اسمش را

س: تو تاريخ بخاری آمده؟

ج: بلی تاريخ کبيرش من ديدم خودم مراجعه کردم حالا تعجب است نجاشی مراجعه نکرده من بچه طلبه مراجعه،

س: بخاری هم تو صحيح آمده؟

ج: نه خير نه، يک مطلبی که عن علی روی عن علی يعنی چيزی عن علی دارد خيال کرده،

س: همين صحيفه ابوبکر عرض کردم

ج: نه نه آن نه آن حالا باشد آن اصلاً نمی­خواهيم وارد آن چون آن الآن موجود است نه همين ربيعة ابن سميع ر بخوانيد

س: ربيعة ابن سميع عن امير، همين شماره 3 در چاپ فهرست صفحه 8 عن اميرالمؤمنين عليه السلام له کتاب فی الذکوات النعم اخبرنی الحسين ابن عبيدالله و غيره عن جعفر ابن محمد ابن قولويه قال حدثنا ابی و سائر شيوخی

ج: از اين­جا وارد قم می­شود ديگر اولش نجاشی بغدادی است ابن غضائری پدر هم بغدادی است مرحوم ابن قولويه بغداد بوده اما اصلش قم است از اين­جا ديگر مشايخ می­رود به قم چون ابی و جماعة مشايخی مثل کامل الزيارات دارد اين سند را، و جماعة از اين­جا وارد قم می­شود توسط ابن قولويه می­رود به قم، حديث از بغداد می­رود به قم بفرماييد؟

س: بلی عن سعد ابن عبدالله عن احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: بازهم قمی است اين دو سه­تا قمی است

س: عن محمد ابن ابی عمير

ج: از اين­جا می­آيد به بغداد، از ابن ابی عمير می­آيد به بغداد احمد ابن محمد ابن عيسی چون بغداد آمد، از اين­جا می­آيد به بغداد

س: عن محمد ابن ابی عمير قال حدثنا عبدالله ابن مغيره

ج: مغيره کوفی است از اين­جا می­رود به کوفه از عبدالله ابن مغيره اين مغيره می­گويند يا مُغَيرة ابن شعبه که ايرانی، صحيحش مغِيره است مغَيره نيست

س: اسم فاعل اغار

ج: آها! اغار اسم فاعل يعنی طائفه­ای که اغاره کردند، بفرماييد عن عبدالله ابن مغيره

س: قال حدثنا مقرين

ج: اين را مقرِّين می­خوانند مقرين ابن اين مقرين نوه همين ربيعة ابن سميع است ايشان از جدش اين نسخه را نقل می­کند مرحوم نجاشی هم اين جوری نقل می­کند بخوان عن جده همين ربيعة ابن سميع بخوان

س: بلی قال حدثنا مقرين عن جده ربيعة ابن سميع عن اميرالمؤمنين عليه السلام انه کتب له فی الصلاة

ج: خيلی اين هم عجيب است اميرالمؤمنين نامه را نوشته چرا اسم آقای ربيعه را آوردی می­گويد کتب اميرالمؤمنين اين نامه حکومتی است که وقتی می­خواهی بروی زکات حيوانات را بگيری اين جوری رو بگير اين چرا به اسم ربيعة ابن سميع آورده من نمی­فهمم

س: به عنوان راوی

ج: اين به عنوان عامل صدقات است ديگر يعنی مأمور مالياتی بوده حضرت يک نامه­ای بهش می­دهند کتب له، تعجب است اين هم

س: شايد مخاطبش ايشان بوده

ج: اين را با مخاطب خاص فکر نمی­کنم بعدش هم ايشان مؤلف نمی­شود حالا مخاطب هم باشد دقت فرموديد يعنی خيلی عجيب است از اين کار،

س: نامه حضرت

ج: نه اعجب چيز ديگر است الآن اين نامه موجود است الآن نجاشی اين راه دور و دراز کافی را بياريد در کافی هست آن­جا هم زمعة ابن سبيع است هردو اسم را غلط نوشته نجاشی نه ربيعه است نه سميعه، زمعة ابن سبيع، سبيع مصغر سبع است مثل کليب و کلب اسيد و اسد سبع درنده درنده کوچولو مثلاً فرض کنيم، زمعة ابن سبيع است حالا چطور شده نجاشی هردو اسم را اشتباه کرده

س: يا نسخه­ها اشتباه است تصحيف شده تو نسخه­ها

ج: بعدش هم اين را اميرالمؤمنين نوشته ربطی به آن آقا ندارد، خود ايشان هم نوشته کتب اميرالمؤمنين، اين هم جزء جاهای عجيب است احتياج به ابن غضائری و اين همه قم، بياريد شما کافی الآن برای تبرک شده چون منهم خسته­ام بی­حالم متنش را همين سند هم آن­جاست همان مقرين يک نامه­ای بوده اميرالمؤمنين به اين شخص نوشته اين نامه در خاندان ايشان موجود بوده تا رسيده به دست عبدالله ابن مغيره در کوفه در قرن دوم روشن شد اين اصلاً تاريخ دارد چيزی که تاريخ دارد روشن است اينی که ما عرض می­کنيم حتی به نجاشی هم اعتماد نمی­کنيم سرش اين است يعنی حتی حرف­های نجاشی را هم خودمان مراجعه کنيم ببينيم قابل قبول هست؟ به نظر من زمعه خيلی روشن است

س: اسم رائجی است زمعه

ج: بلی سوده بنت زمعه پدر زن پيغمبر است ديگر پيغمبر بعد از حضرت خديجه در مکه يک زن ديگر گرفتند سوده عايشه را عقد بستند اما آنی که زن گرفتند رسماً سوده است بنت زمعه زمعه اسم پدر سوده اصلاً متعارف است زمعة ابن سبيع اين آقا مصدق و عامل مأمور مالياتی اميرالمؤمنين بوده و در کافی هست جلد چهار يا سه است

ج: جلد هفت را آورده

س: تو روضه است

ج: نه، هفت چاپ جديد شايد پانزده جلدی

س: نه معذرت می­خواهم معذرت می­خواهم جلد 3 جلد

ج:

12: 24

می­گويم زکات است،

س: زکات است بلی زکات است

ج:

16: 24

به هفت نمی­خورد تعجب کردم به هفت نمی­خورد هفت که ديات و حدود و اين جور قضاياست مگر اين چاپی چون چاپ جديد من خيلی آشنا باش نيستم،

س: آن چاپ آقای غفاری است

ج: آن هفت يا سه است يا چهار شايد هم چهار باشد

س: سه است ظاهراً

ج: چون بعد از صلات زکات است صوم بعدش است صوم به نظرم چهار است،

س: حالا بخوانم

ج: بخوان بخوان سند را

س: بلی کافی جلد 3 صفحه 539

ج: آخرهای اين

س: ادب المصدق

ج: ادب، ببينيد ادب المصدق النصوب نيست اين­که مأمور مالياتی چه جوری برود برخورد بکند با افراد که ماليات را بگيرد بلی بفرماييد

س: علی ابن ابراهيم عن ابيه عن محمد ابن عيسی عن يونس

ج: کتاب يونس اين خيلی از آن سند بهتر است فقط چيزی که بوده قمی­ها توی جناب آقای يونس محمد ابن عيسی عن يونس اشکال، خيلی نسخه خوبی است يونس می­آيد عن يونس عن؟

س: عن يونس عن محمد ابن مقرين ابن عبدالله ابن زمعة ابن سبيع

ج: سبَيع

س: سبيع عن ابيه عن

ج: ببين اين هم نسب کاملش محمد ابن مقرين ابن آنجا از خود مقرين نقل کرد عبدالله ابن مغيره اين­جا ايشان از پسرش نقل می­کند محمد ابن مقرين از پدرش از جدش از زمعه واضح است کتاب خاندان است ديگر خيلی واضح است من فکر می­کنم ننوشته الآن ما يک نامه­ای بوده اميرالمؤمنين نوشتند به يک مصدق اين در خاندان­شان مانده بعدها به يونس نشان دادند به عبدالله ابن مغيره نشان دادند احتمالاً آن نسخه عبدالله ابن مغيره اين غلط را داشته باشد ربيعه ابن سميع و اين زمعه خيلی به اعتبار نزديک­تر است و خيلی طريق خوبی هم هست انصافاً خيلی طريق خوبی است معلوم می­شود اين نسخه در قم آمده دو جور بوده نجاشی هم بعيد است اشتباه بکند اگر خللی بوده در نسخه بوده بعيده از ايشان، بخوانيد حالا

س: تتر خود کلينی بوده ديگر

ج: اين مال کلينی

س: تتر هم مال خود

ج: آن ادب المصدق هم مال کلينی بود واضح است کل امور، عن محمد ابن مقرين عن ابيه

س: عن ابيه عن محمد ابن، بلی معذرت می­خواهم عن ابيه عن جده عن جد ابيه ان اميرالمؤمنين صلوات الله عليه

ج: زمعه

س: کتب له فی کتابه الذی کتب له بخطه حين بعثه علی الصدقات

ج: بخطه اين­که اميرالمؤمنين يعنی عرض کردم يک مقدار زيادی از ميراث­های علمی ما خط خود امير است، اين هم بخطه دارد خوب وقتی نوشته بخطه ديگر به زمعه چرا نسبت می­دهيد ديگر نسبت ندارد که به ربيعه نسبت بدهيد، تعجب است از نجاشی اين تو کتاب کافی است احتياج به آن راه طولانی نداشت بعد هم خود ايشان نوشته

س:

53: 26

جدا نکرده نجاشی هرکدام را جزوه­ای نوشته راويش آورده

ج: خب نه اين اولاً واضح است کتب بخطه هم دارد البته توی نسخه نجاشی بخطه نداشت نجاشی کتب له داشت اين­جا تصريح دارد بخطه اميرالمؤمنين آن وقت اين را برای تبرک در اين خاندان مانده بود در قرن دوم يا اواخر قرن دوم اين­ها آمدند دادند يکی به يونس يکی به عبدالله ابن مغيره بفرماييد حالا قشنگ است چون حديث تبرک به خط اميرالمؤمنين از باب تبرک هم بخوانيم يک کمی من هم استراحت بکنم چند لحظه بلی،

س: بلی من بلغت عنده من الابل صدقة

ج: از اولش بخوان

س: همين است حين بعثه علی الصدقات اين طوری است دو نقطه من بلغت عنده من الابل صدقة الجزعه و ليست عنده جزعه و عنده

ج: جزعه يعنی يک سن شتر است در باب شتر اصولاً تا بيست و پنج­تا رو قيمت حساب کردند اين را هم يک توضيحی بدهيم هر پنج­تا شتر يک گوسفند اين اصطلاحاً آقایون ما تعبد گرفتند تعبد نيست نه، من يک توضيحی دادم زکات چون اصولاً دو و نيم درصد است در آن زمان در قيمت شتر يک بحثی بوده بعضی­ها می­گفتند هر شتر هفت­تا گوسفند بعضیها می­گفتند هشت­تا گوسفند اين روی هشت­تا گوسفند چون پنج­تا شتر می­شد چهل­تا گوسفند يک گوسفند پنج­تا دوم هم يک گوسفند اين نصاب دو و نيم درصد است الآن ما اين­ها را ما حفظ می­کنيم تعبداً اين تعبد نيست هر پنج­تا چون يک نرخی بوده در آن زمان نرخ برابریش اين طوری بوده هفت­تا هم ديدم هشت­تا هم ديدم هردو اين نرخ برابری است هر شتر هشت­تا گوسند پنج­تا چهل­تا لذا در پنج­تاش يکدانه گوسفند اين گوسفند می­شود يک چهلم، يک چهلم دو و نيم درصد آن به اصطلاح نصاب آن وقت در سنين بالا يعنی بيست و شش­تا مثلاً بيشت و شش­تا يک شتری مثلاً گران قيمتی حالا من چون به شتر وارد نيستم اين اسنان شتر چون تأثيرگذار در قيمتش است که آن­هم تقريباً مساوی می­شود با يک چهلم، با دو و نيم درصد چون بلد نيستم فعلاً چيزی راجع به آن، آن پنج­تا را بلد هستم آن بقيه را چون اسنان ابل است من وارد نيستم بفرماييد آقا

س: بلی من بلغت عنده من الابل صدقة الجزعه و ليست عنده جزعة،

ج: نه من بلغت عنده الجزعه اگر رسيد به حدی که بايد جزعه ازش بگيريم ندارد جزعه ظاهراً آن شتری است که بعض دندان­ها اين ورش آن ورش می­افتد

س: صدقة الجزعه،

ج: نه بلغت الصدقه، بلغت الجزعه برسد به حد جزعه اما اين­که جزعه ندارد مثلاً اين سن شتر که قيمتش اين قدر ندارد، و لم يکن

س: جزعه از گوسفند نيست

ج: نه خير نه مال شتر است سن شتر بلی به نظرم گوسفند هم باشد مثلی که دندان­های نيشش می­افتد يک چيزی نوشتند حالا من حالا حال بحثش ندارم يعنی ديدم بحثش را هم کرديم زکات را ديديم و اين چيزهای اصل اسنان را توی کتاب ابی­بکر هست توی همان سنن زکات که مال ابی­بکر است که در بخاری آمده بفراييد و ليس عنده جزعه

س: چون جوهری نوشته

19: 30

الجزعة من الغنم و الحقة من الابل

ج: پس اين اگر گوسفند اين پنج­تا اوليه است اگر ديده جزعه از گوسفند است پنج­تا اوليه است اما جزعه شتر هم تو ذهنم بود الآن من، و ليست عنده جزعه چه بعد؟

س: وليست عنده جزعه و عنده حقه، فانه تقبل منه الحقه و يجعل

ج: خب نمی­شود گوسفند باشد بعد حقه شتر باشد بعيد است، تو می­گويي جزعه از گوسفند حقه از شتر بعيد است کسی گوسفند برايش باشد بعد بيايد شتر بدهد

س: و يجعل معها شاتين او عشرين درهماً و بلغت عنده صدقة الحقه و ليست عنده حقه، و عنده جزعه فانه تقبل منه الجزعه، و يعطيه المصدق شاتين او عشرين درهماً و بلغت صدقه حقه، و ليست عنده حقه، حالا بعض اين جوری شده، و عنده ابنة لبون فانه يقبل منه

ج: مال سنين شتر است الجزعه شايد آن گوسفند مرادش بوده اضافه بکند باش، بلی بفرماييد

س: اگر مثلاً يک درجه­ای هست بعد درجه پست­تری هست ازش قبول بکن اما اضافه بکن اگر بهتر است قبول کن اضافه را برگردان، اين بر می­گرده به همان سنينی که در آن­جا اسنان ابل که من الآن واردش نيستم بفرماييد بعد دارد که اذا دخلت فقلت السلام عليکم فلان

س: نه اين ندارد همين فقط اعداد است

ج: ای!

س: بلی فقط اعداد است

ج: يکی دارد که اذا دخلت فقل السلام عليکم بعثنی اليکم کذا

س: همين است

س: هرچه گفتند قبول کن و هرچه

ج: هرچه گفتند قبول کن

س: بعد دنبالش می­گويد مقتضی عدد مسوده

ج: ها! اين جور چيزهاست من تو ذهنم اين بود،

س: و الا آن­ها که چيز، حدود که

ج: بلی آن­ها که حدود حيوانی است به ذهنم اين بود السلام عليکم بعثنی ولی الله نمی­دانم فلان يا آن شفاهی است به خط خود امام نيست آن ادب المصدق روايت ديگر ندارد همان باب ادب المصدق آن شايد شفاهی باشد يک روايت شفاهی باشد،

س: باب ادب المصدق اين روايت هفتمش بود بلی اين­که می­فرماييد آن روايت اول است منتهی يک روايت ديگر است از علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز عن بريد ابن معاويه قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول بعث اميرالمؤمنين صلوات الله عليه مصدقاً من الکوفة الی باديتها فقال لو يعد الله انطلق و عليک تقوی الله

ج: شايد هم با اين اشتباه گرفته بودم دوتا حديث پهلوی هم بوده اين ادب المصدق توی اين است

س: بلی اين قسمت هست ثم امض اليهم بسکينه و وقار حتی تقوم بينهم و تسلم عليهم ثم قل لهم يا عبادالله ارسلنی اليکم و

ج: می­گويم تو ذهنم از سابق هم، پس من بيست سال بيشتر شد شايد بيست و پنج سال قبلاً اما تو ذهنم بود که اين طوری است ارسلنی اليکم و به­شان زور نگو، لاتأخذ منهم اکوله وفلان و سمينه و نمی­دانم و چه، آنی که نگهدارند چاق شده و الی آخره علی ای کيف ماکان من خيال می­کردم جزو همين نامه چيز هم باشد زمعه ابن سبيع

س: حالا اين­جا توی اين سند که نيست

ج: نه ديگر من يادم است توی کافی همين يکی است يادم نيست بيشتر آمده باشد، تو کافی تو ذهن من زمعة ابن سبيع را بزن همين يک مورد است به نظرم تو ذهنم تو ذهن من فعلاً اين است که همين يک مورد است در کتاب کافی علی ای حال اين هم يک فايده راجع به اول کتاب نجاشی در سلفنا الصالح که متعرض شدند البته خب مصدق حضرت است قابل قبول اما اين راهی را به نظرم اگر راه کلينی را می­رفت معلوم می­شود دوتا نسخه از اين کتاب در قم بوده يکی از ميراث­های مرحوم ابن ابی عمير، يکی هم از ميراث­های مرحوم يونس ابن عبدالرحمن، هردو هم به قم رسيدند کلينی از،

س: زمعه همين يکدانه داشته

ج: بلی همين يکی، نشنيدم زمعه حديث ديگر

س:

43: 34

خوانديد مال حقه گوسفند گفته بود؟

س: جزعه را عرض کردم

س: جزعه

س: بلی

س: حقه که

س: حقه شتر است بلی حزعه را الآن شهيد هم اين­جا معنی کرده

ج: نه نوشتند سنينش و ابنة لبون

س: شهيد گفته الجزعه ما کملت سنه سبعة اشهر الی ان يستکمل السنة فاذا اکملها قيل السنی، و مثل السنی من المعز

س: شات است يا

9: 35

ج: نه گوسفند است

س: گوسفند است

ج: سنی يعنی به اصطلاح آن چيزش

س: ولی توی

16: 35

رسيده گفته که الجزع الصغير السن فقيل الجزعه من الغنم الداخل فی سنة الثانيه و الجزع من الابل فوق الحق،

ج: می­گويم من به ذهنم اين بود

س:

30: 35

ج: من تو ذهنم اين بود يعنی اول هم که به شما عرض کردم بعد شما گفتيد آن آقا نوشته ديگر چيزی نگفتيم به نظرم اين است يعنی جزعه در شتر هم به کار بردند

س: نه ايشان قيل­اش در اين بود که سالش کدام است قيل سنه ثانيه است قيل ثالثه،

ج: به نظر من جزعه به اصطلاح در هردو است هم در گوسفند است هم در شتره

س: در خيل هم گفته او من الخيل فلان،

ج: ای، معلوم می­شود اين يکی را من

س: و الجزعة فی الخامسه نوشته سال پنجم

ج: نه زودتر بايد باشد

س: اين يکی در واقع مختلف آورد قيل اين قيل آن

ج: البته يک احتمال دارد که مال مناطق مختلف عرب باشد مثلاً حجاز يک جور باشد کوفه يک جور باشد شهرنشينی­ها اين احتمال دارد يعنی احتمال اين قيل قيل­هاش ناظر به اين باشد به هر حال عرف­های مختلف رفتند گرفتند مختلف شده علی ای کيف ماکان حالا از اين بحث خارج بشويم چون اين بحث اصلی ما هم نبود ديگر حالا کشيد به اين­جا عرض کنم خدمت با سعادت­تان بحث را به اين­جا رسانديم که بحث قرن اول بود اجمال قصه را من باز دو مرتبه تکرار می­کنيم عرض کرديم در قرن اول و تا نيمه­های قرن دوم آن­چه که بين به اصطلاح عامه مسلمان­ها روش حساب می­شد بيشتر جنبه فقاهت و استنباط بود يعنی فقيه بودن و اگر روايتی هم می­آورد به لحاظ فقاهت نگاه می­کردند نه به لحاظ اين قواعدی که بعدها تأسيس شد، بعد که اين قواعد تأسيس شد طبق آن قواعد ممکن بود حتی روايات ائمه شأن را هم خدشه بکنند حتی ممکن بود روايات امام خودشان را هم خدشه بکنند عرض کردم و همين مقدمه مسند هم دارد بعضی از روايات مسند را ابن جوزی در موضوعات اصلاً آورده روايات مسند را مسند احمد خودش حنبلی است خودش هم تابع احمد ابن حنبل است احمد ابن حنبل در مسندش آورده ايشان گفته اصلاً موضوع، نمی­گويد ضعيف، يکدفعه می­گويد ضعيف يکدفعه می­گويد اصلاً موضوع، حديث موضوع است اين را هم عرض کرديم آن وقت در تدريجاً آن وضع عوض، حالا ببينيم در قرن اول که الآن محل کلام، البته يک نکته اساسی در قرن اول که مسأله روی فقاهت رفت و فرض کنيد همين حديث سمرة ابن جندب را در عده­ای از مصادر اهل سنت از امام باقر نقل کردند ابی جعفر محمد ابن علی ديگر بعضی­هايش را اشاره کردم بيهقی دارد آن کتاب چه است؟ قاضی ابويعلی چه احکام سلطانيه دارد هم نسبت می­دهند به امام باقر من نديدم الآن اين حديث سمرة ابن آن قصه­ای مثلاً که ده، مثلاً آن انصاری و اشکال داشت و اين­که آن درخت را کذا کرد خرما را من نديدم از غير از امام باقر کسی نقل کرده باشد، بعدها عده­ای نوشتند که محمد ابن علی عن النبی مرسل، عرض کردم اين مرسل مال قرنی اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم است و الا قبل از آن اصلاً اين را حساب نمی­کرد مرسل می­گفتند امام باقر است از ائمه اسلام است از فقهای اهل بيت است ايشان اگر نقل کرد قابل قبول است اين تعابير را با هم جمع کردن فنی نيست اين­ها را بايد جدا کرد کاملاً از هم، يا عرض کرديم مالک در موطأ عن النبی نقل می­کند لاضرر و لاضرار بخاری بعد می­آيد می­گويد قبول نمی­کنيم مرسل چون آن شخصی که ايشان اسم برده لم يدرک النبی مرسل، اين دوتا دو زمان اند دو تفکر آمده دو فرهنگ است در قرن دوم يک جور بوده در قرن سوم عوض شده آن وقت در اين­جا اين صفت عمومی چون می­خواهيم اين قسمت را هم باز يک توضيحات بدهيم انگيزه ما هم چسبيده اين حديث را بيشتر شرح بدهيم تاريخش را، البته از نقد متن خارج می­شويم يک کمی، حالا من به اندازه­ای که مناسب با بحث خودمان من بحث­های که ديشب مطرح شد مثل آن روايت فان النبی قال الصلاة عماد دينکم و گفتم خيلی بعيد است البته آن­جا می­شود بحث کرد که مثلاً فلا، مثلاً منسوب به امام يا زراره بگويد پيغمبر فرمود الصلاة عماد دينکم طبيعتاً هيچ نحوی صلات ساقط نمی­شود مگر در جايي که يقينی مثل حائض و نفساء در بقيه موارد اخذ به اطلاقش می­کنيم و نماز ساقط نمی­شود مثل مستحاضه چون ديشب من اشکال کردم که از اين روايت در نمی­آيد آن وقت اين ديگر باز يک بحث­های دارد خيلی ان قلت قلت اخذ به اطلاق در ملاکات اصلاً درست هست يا نه؟ ديگر اصلاً ما وارد اين بحث­ها نشديم چون هدف­ما اين نبود يعنی راجع به آن قال هم که آن­جا گفتيم مال زراره است باز بحث­های خاص خودش دارد وارد آن بحث­ها کلاً نشديم فعلاً اين مقدار و لذا فقط اين را می­خواستيم بگوييم که حول خودش به معنای حول است دوازده ماه است در خصوص زکات تدريجاً در دنيای اسلام يک اصطلاحی شد ماه دوازدهم را می­گفتند ماه زکات تصفيه حساب­ها بکنند و اين­ها خيال می­کردند يعنی و لذا مرحوم شيخ انصاری که می­گويد تنزيل به لحاظ حولان حول بد نيست حرف ايشان يعنی کانما سال شد ماه دوازدهم کانما سال شد، تنزيل بگيری نسبت به زکات سال شد يعنی ديگر فرار نکند ديونش را حساب بکند اموالش را جمع بکند محاسبات بکند تا بعد مثلاً بخواهد زکات را پرداخت بکند نه به معنای اين­که سال يازده ماه است مراد شيخ انصاری هم مرادش اين نيست که من دارم الآن توضيح می­دهم می­گويم نزديک است يعنی ذهنيت شيخ رضوان الله عليه خيلی ما که اصلاً آمديم گفتيم آقا اين کلام زراره است اصلاً ارزش بحثی، چون زراره فقيه است و مرد ملای است ظاهراً آن انطباع عامی که در جامعه اسلامی آن زمان از زکات و سال زکات و ماه زکات بود اين را در حديث وارد کرده ظاهراً اين طور باشد و العلم عندالله سبحانه و تعالی.

آن وقت در اين­جا در قرن دوم عرض کرديم سابقاً هم اشاره کرديم يواش يواش هم بر اثر بعد زمان هم بر اثر پيش آمدن به اصطلاح افرادی که صالح نبودند کم و زياد کردند حديث را کم کم رو آوردند به حديث يعنی ديگر حديث جنبه فقاهت داشت اما کم کم رفت رو جنبه­های حکايت از اين­که از شعبه نقل شده که اول من فتّش عن الرجال بالعراق شعبه است اين اشاره به اين است که ايشان شروع کرد به بحث­های سندی رجالی اين ثقه است يا نه؟ اگر بحث سندی کرد و رجالی يعنی حکايت ديگر فقاهت را گذاشت کنار در اين زمان يواش يواش اتجاه کلی رفته روی حکايت ديگر خبر را از زاويه حکايت نگاه می­کنند نه از زاويه فقاهت اما يعنی يا فقاهت بود که تا مثل موطأ مالک نيمه قرن دوم يا حکايت بود که تدريجاً و در قرن سوم ديگر رسماً حکايت شد اواخر قرن دوم و قرن سوم به بعد ديگر رسماً حکايت شد رفت روی حکايت و عرض کرديم چون زمينه بحث حکايت شد اين­ها زمينه تولد علم رجال شد، و سر تولد علم رجال هم آن شب يک نکته­ای را عرض کرديم سرش اين بود که اين­ها تدوين نکرده بودند اگر تدوين کرده بودند بحث فهرستی می­شد چون اميرالمؤمنين نوشتند آنی که در شيعه بيشتر جا افتاد مباحث فهرستی بود آنی که در اهل سنت جا افتاد بيشتر مباحث رجالی بود رجال نتيجه عدم کتابت سنن است و عدم تدوين سنن، فهرست نتيجه تدوين است دوتا نتيجه حالا غير از اين نکته­ای که سابقاً هم اشاره کرديم و آن تعبير مختصری که چندبار تکرار کرديم که رجال تاريخ است فهرست روح تاريخ يعنی يک جريانی است که در تاريخ سريان دارد اضافه بر او، تدريجاً در قرن دوم چيزی که شد در شيعه حديث را از زاويه امامت نگاه کردند ديگر نه شد فقاهت و نه شد حکايت، اين است که اين زاويه يک زاويه جديدی بود البته بين اهل سنت اصلاً اصرار می­کنند که مفاهيم امامت مطرح نبود در حقيقت شيعه در قرن اول هم اگر نقل می­کرد زاويه، سنی­ها خيال می­کردند زاويه فقاهت است در قرن اول هم اگر از اميرالمؤمنين بود اگر از امام مجتبی بود مثلاً امام مجتبی يک حديثی دارد از پيغمبر چه است آن؟ در قنوت را امام مجتبی از پيغمبر، عافنی، چه است؟ انی اسئلک العفو و العافية و المعافات يک حديثی از پيغمبر در، غير از اين­که به اصطلاح يک حديثی را از دايی خودش نقل می­کند ظاهراً از اوصاف پيغمبر امام مجتبی يک حديثی از پيغمبر امام مجتبی به نظرم منفرد است همين تنها حديثی است که اصطلاحاً آن­ها در قنوت است در دعاست عن الحسن ابن علی عن رسول­الله است که مثلاً حضرت در آن وقت هفت هشت ساله بودند مثلاً، اين مطلب را شنيدند از جدشان علی ای حال تمام اين احاديثی که بوده در قرن دوم و آنچه که اصطلاحاً آن­ها فتوی می­گفتند فقهی بوده اصلاً نظر شيعه تماماً اين­ها از زاويه امامت بوده ليکن چون دقيقاً جدا نشده بود خيال می­کردند اين کار در شيعه در قرن دوم تازه شد در صورتی که در اين مرحوم نجاشی است به نظرم ذکر می­کند از ابن ابی عمير هم هست و ما عرض کرديم همين هم درست است نجاشی است به نظرم يا حالا نه يا کشی است؟ ذکر می­کند که جابر ابن يزيد جعفی در سالی در وقتی که جمهور ابن منصور والی کوفه می­شود اين حادثه در سال صد و بيست و شش است در زما بنی اميه ايشان تاريخ صد و بيست و شش نزده به نظرم کشی دارد در رجال آقای خويي نگاه کنيد در شرح حال جابر ابن يزيد، ايشان يکدفعه در مسجد کوفه می­گويد حدثنی وصی الاوصياء، زمان امام صادق هم هست زمان امام باقر نيست ابوجعفر محمد ابن علی ابن الحسين امام باقر، اين­ها مثلاً می­گويند شيعه طرح وصايت را مثلاً اين زمان کرد، نه اين زمان شيعه از قبل بود اين زمان اين زمان ايشان جرأت کرد در مسجد کوفه علنی چون اهل سنت در اين­که اميرالمؤمنين وصی باشد بحث داشتند ايشان آمد گفت بابا اميرالمؤمنين وصی است امام مجتبی وصی است امام حضرت باقر هم وصی است حدثنی وصی الاوصياء و قال الناس جنّ جابر، آخر اين را در آوردند که جابر که خودش را به جنون زد سوار چوب می­شد تو کوفه راه می­رفت و از اين­هايش حيف است واقعاً،

س: همين رجال کشی جلد دو صفحه 437 حمدويه قال حدثنا يعقوب ابن يزيد عن ابن ابی عمير عن عبدالحميد ابن ابی العلاء

ج: الآن حال عبدالحميد ابن ابی العلاء را درست تو ذهنم نيست ظاهراً خوب است اما ابن ابی، سند بقيه­اش درست است صحيح است سند،

س: قال دخلت المسجد حين قتل الوليد فاذا الناس مجتمعون قال فاتيتهم فاذا جابرالجعفی عليه عمامة فض حمراء فاذا هو يقول حدثنی وصی الاوصياء و

45: 46

الانبياء محمد ابن علی عليه السلام قال فقال الناس جن جابر جن جابر

ج: حالا در آوردند که نه سوار چوب می­شد و راه می­رفت يک چيزهايي، اين حديث درستش همين است، اين جنّ جابر مال اين است

س: به خاطر اين حرفی که زده

ج: به خاطر، و تعجب است که حتی نجاشی، من انصافاً با تمام احترام مطلقی که برای نجاشی قائل هستيم اين­جا در ترجمه جابر انصافاً کوتاهی کرده انصافاً حقاً يقال و کان شيخنا ابوعبدالله يروی عنه مثلاً احاديث کان مختلطاً اين عبارت نجاشی را می­خواهيد بياريد، خيلی عبارت نجاشی، نمی­دانم چه شده چرا نجاشی اين کار را راجع به جابر انجام داده هنوز برای ما روشن نيست و می­گويد اصلاً شيخنا المفيد اشعاری از جابر نقل می­کند که دلالت می­کند بر اين­که خُل است مثلاً آدمی قاطی کرده ما در فارسی می­گوييم قاطی کرده، در عربی می­گويد کان مختلطاً مخلطاً ايشان قاطی کرده در صورتی که شأن جابر اجل از اين حرف­هاست اصلاً خيلی تعجب است حالا من چون نمی­خواهم ديگر وارد بحث جابر بشوم و خيلی به نظر من حالا نمی­دانم انصافاً هرچه من فکر می­کنم

س: نجاشی معمولاً تعبد می­کرد به آنی که بهش رسيده بوده يعنی ديگران برايش نقل می­کردند خودش استنباط نمی­کرد، به خلاف شيخ طوسی

ج: نه ظاهراً به عکس است نه شيخ طوسی تعبد دارد به حجيت خبر نجاشی ندارد،

س: جابری

ج: جابر ابن يزيد

س: می­دانم الآن نجاشی آوردم شماره 332، صفحه 148،

ج: بخوان

س: ابوعبدالله و قيل ابومحمدالجعفی عربی قديم نسبه فلان نسبش را می­گويد لقی اباجعفر

ج: لقِی اباجعفر

س: و اباعبدالله عليهما السلام و مات فی ايامه اصلاً اين تعبير ببينيد لقی اباجعفر يعنی اباجعفر را ديده روايت اين همه روايت دارد از امام باقر شأن ايشان ندارد بايد گفت روی عن ابی جعفر آن هم عن ابی عبدالله باز، اصلاً نمی­فهميم چرا اين کار را کرده؟ نجاشی چرا اين حرف را نوشته؟ يعنی ظاهراً در روايتش از امام باقر و صادق شبهه دارد خيلی هم عجيب است اين يکدفعه عرض کردم يکی از اين رهبران بهره­ها اين­جا بود از داعيه­ مطلق­شان آن جابر ابن زيد می­گفت، جابر ابن، بعد مفضل ابن عُمر را هم مفضل ابن عَمر می­گفت،

9: 49

جابر ابن زيد می­گفت جابر ابن زيد جعفی علی ای حال نه اين تندی که اسمش را درست نبرد نه اين تعبير نجاشی که بلی لقی اباجعفر و اباعبدالله خيلی عجيب است و مات فی ايامه درست است گفتش صد و بيست و هشت، صد و سی هم گفته شده،

س:

28: 49

عشر مأة روی عنه جماعة هو و فيه نضعف منهم عمر ابن شمير و مفضل ابن صالح و منقل ابن جميل و يوسف ابن يعقوب و کان فی نفسه مختلطاً

ج: اين هم عجيب است

س: و کان شيخنا ابوعبدالله محمد ابن محمد ابن نعمان رحمه الله

ج: مفيد مرحوم مفيد

س: يرسل اشعاراً کثيره فی معناه تدل علی الاختلاط ليس هذا موضعاً لذکرها

ج: دارد که سوار می­شد که سوار چوب می­شد و می­گفت چه؟ وليد جمعه، امير جمهور ابن منصوری اميراً غير مأمور يک چيزهای نسبت داده شعر، اما شأن جابر اجل است اين­ها چه است بهش نسبت می­دهند،

س: رواياتش که منکرات اين مضمون است

ج: بلی اصلاً خيلی عجيب است

س: و قلّ ما يرد عنه شئ فی الحلال او الحرام

ج: اين هم عجيب است اين همه روايات دارد اين هم عجيب است اصلاً يک عباراتی مرحوم نجاشی راجع به ايشان دارد که واقعاً تعجب آور است انصافاً تعجب آور است هنوز هم من نفهميدم چرا اين جور نوشته ايشان،

س: و شيخ چه عبارتی دارد تو فهرست،

س: عبارت شيخ را بخوانيد

س: عبارت شيخ را هم مقايسه کنيد بد نيست

ج: حالا مثلاً خود جابر تفسير داشته که در آن زمان نجاشی ابوغالب زراری خبر بهش می­دهد يعنی موجود بوده تفسير جامع، نمی­دانم آقای خويي نقل می­کند من در

س: گفته له اصل، در مورد شخصيتش چيزی نگفته،

ج: حالا تازه له اصل، اصل هم بهش نسبت داده به عکس مرحوم نجاشی اما تفسير هم دارد تفسيرش من در نسخه خودم نوشتم ابوغالب زراری در رساله ابوغالب آخرش که به اصطلاح فهرست کتاب­هايش را می­دهد يکش هم تفسير جابر است

س: کتاب جابر جعفی تو رساله ابوغالب کتاب جابر جعفی حدثنی به خال ابی ابوالعباس عن القاسم ابن ربيع عن ابن سنان عن عمار عن

19: 51

عن جابر

20: 51

عن يحيي ابن ذکريا لؤلؤی عن ابن سنان عن عمار عن منخل عن جابر

ج: منخل ابن جميل اسدی علی ای حال اين انصاف قصه، ما که هنوز سر در نياورديم که چرا مرحوم نجاشی يک چند سطری راجع به جابر نوشته که خيلی و من حق را در جنون جابر اگر واقعاً در کوفه، اصلاً در کتاب صحيح مسلم در اوائلش يک حديث نقل می­کند يعنی طعن به جابر که جابر کانّ ممن يقول بالرجعه در تفسير آيه يعنی جابر در آن شأنی است که مسلم می­خواهد باش بر بيفتد صاحب صحيح در اول صحيح است لم يأتی هذه الآيه بعد، اسم جابر ابن يزيد را آورده،

س: اگر جرم نبود که اصلاً

ج: اسم

7: 52

که کسی نبرد که، يعنی يک شخصيتی است که مثل مسلم ابن حجاج اين خب شوخی ندارد که يعنی بحث کمی نيست که ايشان بيايد اسم آن را ببرد و حديثی بياورد که بخواهد سعی کند در او طعنی بزند و عرض کرديم الآن هم يکی از طعون بسيار بسيار شايع بين اهل اين کتاب­های که من ديدم اهل سنت هرجا روايت جابر است، و جابر ابن يزيد کذاب همه نوشتند جابر ابن يزيد کذاب،

س: خود طعن آن­ها دليل بر

ج: عظمتش اصلاً اولين کسی هم زده ابوحنيفه هست ما اين را توضيحات مفصل داديم

س: بحث جابر

ج: بحث جابر توضيح داديم که ابوحنيفه اعتقادش بود که اين جابر دروغ می­گويد کذاب است نسبت کذب را اول ابوحنيفه داده آن­هم واضح است نکته­اش چون ابوحنيفه اعتقاد داشت احاديث محدود است احکام را من با ذوق خودم در آوردم، حتی نقل کردند که گفته لوکان النبي حياً لاخذ بکثير من، البته خود احناف جواب دادند در اين جلدهای بعد چهارده تاريخ بغداد جواب احناف آمده که جواب دادند که ابوحنيفه مرادش چيست؟ حالا به هر حال بعد می­­گويد من می­آمدم تفريعات را درست می­کردم می­آمدم به جابر می­گفتم جابر می­گفت من حديث دارم، می­خواست بگويد تو هرچه تفريع بخواهی بکنی اين­ها، آن وقت می­گفت حدثنی جعفر، محمد ابن علی عن ابيه عن آبائه عن رسول­الله اين می­گفت پس اين دروغ گفته چون اين فرعی بود که من خودم درست کرده بودم چطور اين ملتفت نيست که جابر از امام باقر شنيده که تمام احکام را رسول­الله گفته علمش پيش ماست، تمام اين­ها را طبق قاعده به آن گفته و به آن گفته حديثی حديث ابی، حديث ابی حديث جدی، حديث جدی حديث رسول­الله بحث عقايدی است نه بحث اين­که اين دروغ بگويد

س: که ديگر دنبال سند نگرده

ج: بعد اين خيال کرده، از آن ور ديگر نمی­ تواند به امام باقر اهانت بکند، اهانت را برداشته چسبانده به جابر بد بخت دقت کرديد اصلاً اين کاملاً واضح است که ريشه مسلم را آوردی صحيح مسلم،

س:

10: 54

فقط اين حاج آقای صادق­نژاد مال اين عبارت کافی را فرستادند که يک روايت ديگری از ماجرای چيز را آورده

ج: زمعه

س: نه همين جابر را در مسجد، روايت اين طوری است که ان جابر ابن

ج: علی ای حال انصاف قصه

س: در مورد جابر ابن عبدالله انصاری هست که ايشان هم بهش می­گفته يهجر کان ينادی يا باقرالعلم

ج: اين­که در کشی آمده

س: بلی نجاشی در کافی

ج: در کافی،

س:

40: 54

ج: اين که ربطی به جابر، اين­که ربطی به جابر ابن يزيد ندارد

س: خود اين يکی اشتباهی نقل کردند چون

45: 54

ج: نه گفت حدثنی وصی الاوصياء

س: همين که می­گويند جنّ را به دوتا جابر

ج: نه نوشته لما مات هشام سال صد و بيست و شش که جابر ابن عبدالله هم فوت کرده بوده اصلاً احتمال ندارد که تاريخ دارد اين قصه

س: بلی

ج: اصلاً اين قصه تاريخ دارد

س: بلی آن مقصودشان جابر است

ج: واضح است که جابر ابن يزيد است اصلاً امکان ندارد آن يکی باشد

س: بلی اين مال چيز

ج: مال مسلم،

س: خب مسلم اين چيزی می­خواهد که

ج: اسم جابر ابن يزيد دارد

س: نه داشتنش که دارد می­گويد حدثنا ابوغسال محمد ابن عمر رازی قال سمعت الجرير ان يقول لقت جابر ابن يزيد جعفی فلم اکتب عنه کان يؤمن بالرجعه، حدثنا الحسن الحلوانی حدثنا يحيي ابن آدم حدثنا مصعب قال حدثنا جابر ابن يزيد قبل ان يحدث ما حدث

ج: قبل ان يُحدث ما حدث

س: کاری انجام، همين حالتی که برايش مثلاً شايد ما احدث يعنی قبل ان يحدث شايد مرادش يا وصی الاوصياست

س: بلی اين چاپ اصلاً قبل ان يحدث ما احدث، من چون اصلی چاپ بايد نگاه کنم

ج: بدعت

س: برنامه اشتباه نوشته قبل ان يحدث ما احدث، البته احدث کمرنگ چاپ شده اين­ها نتوانستند

5: 56

قبل ان يحدث ما احدث

ج: اين همين يعنی رجعت، قبل از اين­که حدثنی

س: لذا يک معادل ديگر هم دارد متن بعدی دقيقاً تأييد همين است سلمة ابن

ج: مسلم آمده به آن ور

س: حالا رجعت به همين معنای رجعتی که ما الآن

ج: ما بلی خب واضح است کاملاً واضح است

س: حدثنا الحميدی حدثنا السفيان قال کان الناس يحملون عن جابر قبل ان يظهر ما اظهر فلما اظهر ما اظهر اتهمه الناس فی حديثه و ترکه بعض الناس فقيل لهم و ما اظهر قال الايمان بالرجعه

ج: واضح است جنون نبوده سوار بشود تو کوفه راه برود يک چيزهای عجيب

س: حديث بعدی هم آن هفتاد هزار است حديث بعدی تو مسلم آن روايت هفتاد هزار است که هفتاد حديث دارند حدثنا حسن الحلوان حدثنا ابويحيي الحمانی

ج: ببين چقدر بهش اعتناء کرده

س: حدثنا قبيسه و اخوه انهما سمعا الجراح ابن مريح يقول سمعت جابر ان يقول عندی سبعون الف حديث عن ابی جعفر عن النبی صلی الله عليه و آله و سلم کلها

ج: اين­ها مشکل­شان اين بود روشن شد برايتان من توضيح دادم می­گفت نمی­شود امام باقر عن النبی

س: هنوز هم بازهم هنوز چندين يعنی چند روايت ديگر از جابر دارد

ج: ببينيد شخصيتی که مثل مسلم بخواهد باش بر بيفتد آن­هم می­گويد چون رجعت را اظهار کرد نه يک آيه دارد قال لم يأتی تأويل هذه الآيه بعد،

س: اين حديث بعدی است

ج: از اين گرفته لم يأتی يعنی رجعت بخوان يک آيه هم دارد

س: بلی چند حديث جلوتر است چند حديث جلوتر است چون ايشان همين طور دارد از جابر نقل می­کند می­گويد

ج: سبحان الله

س: می­گويد حدثنا سلمة ابن شبيب حدثنا حميدی حدثنا سفيان قال سمعت رجلاً سئل جابر عن قوله عز و جل فلن يبرح الارض حتی يأذن لی ابی او يحکم الله لی و هو خير الحاکمين و قال جابر لم يجيئ تأويل هذه الآيه قال سفيان و کذب فقال للسفيان و ما اراد بهذا فقال ان الرافضة تقول ان علياً فی السحاب

ج: و ديگر جيل

س:

12: 58

مع خرج من ولده، اين­جا من وَلده

ج: من وُلده بلی

س: اين­جا من وَلده چاپ شده حتی ينادی مناد من السماء يريد علياً انه ينادی

ج: ينادی منادياً من السماء يريد علیاً

س: علياً انه ينادی اخرجوا اُخرجوا مع فلان يقول جابر فذا تأويل هذه الآيه و کذب

ج: خب بازهم،

س: و کذب و کانت فی اخراج يوسف صلی الله عليه و آله وسلم

ج: روشن شد کاملاً واضح است يعنی انسان وقتی می­بيند تعجب می­کند چطور مرحوم نجاشی نمی­دانم توجه نداشتند يک شخصيت بزرگ محل اعتناء مثل سفيان ثوری بيايد راجع به آن صحبت، يعنی واقعاً محل اعتنای آن­ها بوده چندين حديث فقط خود مسلم آورد در بررسی او، اين بگوييم کان مختلطاً کان مخلطاً بلی آقا؟

س: يک صفحه و نيم ديگر هم هنوز ادامه دارد فکر کنم دو سه صفحه است

ج: کان مخلطاً نمی­دانم سوار چوب می­شده شعر می­خوانده شعرهای نامربوط،

س: تحت تأثير شايعات اهل سنت قرار گرفته

س: اعتماد کرد به شيخ مفيد شايد

س: خب شيخ مفيد هم همان طور

ج: خب اشکال به شيخ مفيد هم وارد است نه حيف بود يعنی انصافاً انسان وقتی نگاه می­کند عرض کردم من کراراً مراراً ما چون تعبد به کلام هيچ احدی نداريم خود من هم انصافاً جمع کردن اين کارها مشکل، حالا خلاصه­اش بکنم از بحث خارج نشويم پس تا اين­جای کار اين قرن اول را توضيح داديم قرن دوم البته شيعه دائماً مسأله امامت مطرح بوده اين­ها در قرن اول فقاهت در قرن دوم فقاهت تدريجاً حکايت قرن سوم به بعد هم ديگر حکايت تو حکايت که آمد رجال درست شد تو حکايت که آمد بحث­های سند درست شد بحث­های همان که من عرض کردم حديث را از سه زاويه بررسی کردند، صدور متن مضمون، اين بحث­ها همه بعد شد، بعد از جنبه حکايت چون جنبه حکايت اين بود که دارد يک مطلبی را نقل می­کند درست است يا درست نيست؟ آيا اين هم دلالت بر اين مطلب می­کند يا نه؟ اين راجع به اين قسمت من می­خواستم راجع به اصل مطلب که در قرن اول، آن خلاصه­اش را من الآن عرض کنم ديگر امشب نرسيديم چون خسته هم می­شوم و اصل مطلب به نظر ما بحث اين است که آقايون نوشتند کتابت حديث را به نظر من بحث اصلی کتابت حديث نبوده بحث اصلی سنن بوده، تدوين سنن بوده،

س: کتابة السنن

ج: حالا کتابت به جای خودش يعنی اساساً بحث اين بوده که ما سنن رسول­الله را مثلاً در وضوء در اين­ها را جمع بکنيم يا نه؟ اين سنن را اتباع بکنيم يعنی کتاب الله را قبول داشتند، بحث سنن در بحث سنن خب طبيعتاً يک مقدار سنن فرض کن نماز ظهر چهار رکعت اين­­ها را شايد قبول می­کردند قطعاً مورد قبول بود اما اين­که بيايند به طور کلی سنن پيغمبر را همان عبارتی هم که از عمر نقل شده راجع به گفت آيا اين در تورات است گفتند نه، تو ميسناست فکذبهم گفت بی­خود گفتيد دروغ گفتيد يعنی اين تصور من فکر می­کنم مشکل اساسی در مسأله سنن است اصولاً يعنی سنن رسول الله بحث اساسی که مطرح بوده، اين بوده بحث حديث چون طريق به سنن است حالا يا بحث حديث باشد يا بحث فقاهت باشد فرق نمی­کند حکايت باشد يا فقاهت، فقاهت هم چون عرض کردم آن شب يک شب ديگر هم عرض کردم يکی از نکات اساسی در فقاهت اين بود که کشف سنن رسول­الله را بکنند ديگر اگر اين بحث را بخواهم شروع بکنم يک کمی طول می­کشد فقط انشاءالله الآن مقدمه­اش را عرض کردم که فردا شب اين بحث تکميل بشود انشاءالله که اساس بحث حديث نبوده کتابة الحديث نبوده اساس بحث سنن بوده، و اين­که ما مثلاً چه رابطه­ای با اين سنن داشته باشيم آيا مثلاً اين سنن ثابت هست يا نه؟ حقيقت اين سنن چه است؟ فرض کنيم مثلاً از اهل سنت گفت

13: 62

شما می­توانيد در وضوء اول دست­ها را بشويد بعد صورت فاغسلوا وجوهکم و ايديکم الی المرافق، واو برای ترتيب نيست برای مطلق جمع است دقت کنيد يعنی اين­ها می­خواستند مجال فقاهت را باز کنند در اين­که مثلاً از آيه مبارکه در باب وضوء در صورتی که ائمه عليهم السلام حرف­شان اين بود پيغمبر آيه اين طور است بعد م پيغمبر دائماً صورت بعد دست راست دست چپ اين­جا بايد آيه را با سنت معنی کرد، آيه در ضمن سنت و لذا اين­که بخواهيم بگوييم واو برای مطلق جمع است آن بحث نيست اصلاً آن بحث لغوی را نبايد وارد بشويم آن بحث اساسی سنن پيغمبر است سننی را که پيغمبر قرار دادند اين سنن بايد احياء بشود، شواهد عرض کردم نشان می­دهد يک خود عمر خيلی احاطه­ای به اين­ها نداشته حتی احاطه به ظاهر، می­گويند

3: 63

و ابّان را نمی­فهميده اب يعنی چه؟ با اين­که حالا واضح بود لکم و لانعامکم، ابّ مثل فاکهه برای انسان، ابّ هم برای حيوان، مثل فاکهه ميوه برای حيوان خب انعامکم واضح است

س: می­گويند خر فروش بوده درست است؟

ج: بلی آقا

س: می­گويند عمر

ج: غرض انصاف قصه اين است که ظاهراً اين­ها مشکل­شان مشکل سنن است به نظر من مشکل مشکل سنن است آن وقت مشکل کجا شد اين پنج­تا خليفه اول به اصطلاح خودشان به اضافه امام مجتبی چون اين­ها به اصطلاح خلفای راشدين اين پنج­تا را می­دانند اين­ها چون دارای يک مقام خاصی بودند در عين حالی که حاکم بودند فقهای بزرگی بودند شخصيت­های بزرگی بودند يعنی فوق اين حرف­های ما هم اميرالمؤمنين و امام مجتبی که هيچی لايقاس بآل محمد احد من هذه الامه، اين­ها خود اهل سنت برای اين­ها يک حساب خاصی قائل بودند اين امتزاج شخصيت حاکم با فقه اين برايشان يک مقدار مسائلی منشأ مشکل که مثلاً اگر اين مطلبی را که عمر گفته اين جزو سنن پيغمبر است يا نه؟ و لذا در آن عبارت معروف هم دارد ما صار عليه الشيخان که قيد کرد عبدالرحمن ابن عوف، البته من اين­جا بين پرانتز بگويم بين ما اين مطلب معروف است در ابن ابی­الحديد هم آمده که عبدالرحمن ابن عوف اين مطلب را گفت اما من در تاريخ المدينه ابن شبّه که از مصادر قديم است دو سه­تا چهار جور اين قصه را نقل می­کند اين قصه عبدالرحمن ابن عوف و نتيجه شوری چطور به نفع عثمان می­شود دو سه جور نقل می­کند يکش اين است ما صار عليه الشيخان جور ديگر هم نقل می­کند چون آخر بعضی از اهل سنت گاهی به ما اشکال می­کنند که شما همه مطالب را نمی­گوييد قسمتی که به نفع خودتان است می­گوييد نه من می­خواهم بگويم که ما همه را می­گوييم ديديم و منصفانه می­گوييم اين را من انصافاً عرض می­کنم بين ما الآن معروف اين است که گفت ما صار عليه الشيخان، حضرت امير اين را قبول نفرمود ما صار عليه الشيخان و ليکن عرض کردم در کتاب تاريخ المدينه که از کتب تاريخی بسيار قديم است به نظرم پنجا و خرده­ای سال پيش چاپ شد من همان چاپ اولش را هم که نجف ديدم خريدم همان چاپ اول بعد هم چاپ بهتری شده با تحقيقات بيشتر و انصافاً کتاب نافعی است خيلی کتاب مفيدی است

س: بهترين تاريخ مدينه بايد باشد

ج: نه دوم است اول مال ابن زباله است

س: ابن زباله

ج: ابن زباله اول است اين دوم است من خيلی وقت­ها باش مأنوس بودم اصلاً بالای که به اصطلاح ميز خودم می­گذاشتم صفحه يعنی ورقه می­گذاشتم مثلاً پنج صفحه خواندم باز، اصلاً چای می­خواستم بخورم می­نشستم استراحت می­کردم اين را می­خواندم، و صفحه چون برای اوضاع مدينه اطلاع بر وضع مدينه تاريخ صدر اسلام فوق العاده کتاب نافعی است فوق العاده انصافاً خيلی کتاب فوق العاده­ای است اين کتاب تاريخ المدينه ابن شبّه با اين­که کاملاً واضح است اموی است يعنی کاملاً با خط آن طرف است به هيچ وجه با خط اهل بيت نيست يعنی کاملاً اين شخص امرش کاملاً واضح است ليکن مع ذلک به لحاظ تاريخی کتاب خوبی است، آن­جا در قصه شوری سه­تا يا چهارتا روايت دارد، الآن عددش تو ذهنم نيست خواندم ليکن تو ذهنم نمانده حفظ نکردم يکش اين است که ما صار عليه الشيخان و حضرت امير قبول نفرمودند جور ديگر هم نقل کرده قصه را غرض اين چون خيلی بين ما مشهور است و من هم بنا دارم منصفانه با قضايا برخورد بکنم جور ديگر هم نقل شده غرضم به هر حال ببينيد با آمدن معاويه و بعد يزيد و بعد با جدايي فقاهت دقت کرديد، فقاهت از خلافت را دستگاه حکومت اين­جا فقاهت بيشتر نقش نشان داد و يکی از مشکلاتی که بعدها هم برای دامنگير فقهاء شد اين­که آرائی را که عمر و ابوبکر يا حتی عثمان داشتند آيا اين­ها را قداست بهش بدهند يا نه؟ که عرض کرديم در تابعين مثل ابوحنيفه می­گويد نه آقا ما قبول نمی­کنيم صحابه اگر از رسول­الله نقل می­کنند قبول می­کنيم اگر رأی خودشان است هم رجال و نحن رجال، اين از يکی از طعون مهم بر ابوحنيفه اين است که ايشان قبول نمی­کرد ما حرف صحابه را قداست برايش قائل نيستيم می­خواهم بگويم در تاريخ اسلام يک مقداری اين قسمت با جدا شدن دستگاه فقاهت از دستگاه به اصطلاح حکومت خب طبيعتاً باز بحث فقاهت بيشتر رشد پيدا کرد و دستگاه حکومت هم ديگر کاملاً منحرف شد ديگر شراب می­خوردند همه کار می­کردند من چند دفعه اين شايد مطلب را نقل کردم فخررازی در اصول در بحث اجتماع امر و نهی ايشان می­گويد ما باشيم و مقتضای قاعده اجتماع امر و نهی نمی­شود نماز در دار غصبی لباس غصبی باطل است اگر ما باشيم و طبق قاعده نماز باطل است نماز درست نيست ليکن صحابه پشت سر خلفاء نماز خواندند در زمين­های غصبی، حکم به صحت کردند لذا ما به خاطر عمل صحابه می­گوييم صحيح است و الا طبق قاعده يعنی می­خواهم بگويم قداست صحابه را کشيدند تا مسأله اصولی بحث اجتماع امر و نهی، که ما به خاطر اين­که صحابه نماز خواندند و حکم به صحت نماز کردند می­گوييم و الا نمازشان باطل است علی ای حال اين راجع به اين، اين را يک مقداری می­خواهم توضيح بدهم که اين سنن چه است؟ و چطور به هر حال آن­چه که در دنيای اسلام خوب دقت کنيد در اين حوادث مختلف يعنی از قرن اول بعد از رسول الله تا بعد تا قرن دوم و سوم در همه­جا يک به عنوان روح حاکم باقی ماند مسأله سنن بود ليکن اين سنن را از راه فقاهت به دست بياوريم يا از راه حکايت اين نکته اين شد دقت می­کنيد نه اين­که خيال بکنيد اول يک جور بحث بود بعد جور ديگر شد تمام هدف سنن بود و مقدار التزام به سنن و آيا اين سنن ثابته است سنن متغيره هست آيا خليفه می­تواند آن را عوض بکند نمی­تواند الی آخره بحث­های از اين قبيل دقت می­کنيد پس آنچه که بعد از رسول­الله مطرح است اساساً سنن است کتابة الحديث در حقيقت هامش اين قصه است و الا اصلش سنن است و اين سنن بعدها چون محل اصل نکته بود عده­ای هم از مثل معتزله که منکر حجيت خبر شدند نکته­اش اين بود می­گفت اين سنن واضح است بين مسلمان­ها نقل شده، نماز ظهر اين طور است، نماز عصر اين طور است حمد و قل هو الله دارد رکوع دارد ذکر رکوع دارد پس ما ديگر چرا به خبر مراجعه کنيم دقت شد،

س: سيدمرتضی داشتند يعنی

ج: سيدمرتضی هم حرفش همين است می­گويد ما به دنبال آن هستيم که به اصطلاح آنچه که اهل بيت به عنوان سنن گفتند برسم بهش راه رسيدنش خبر نيست، کتاب حسن ابن محبوب نيست کتاب حسين ابن سعيد نيست راهش ترقی اصحاب است اصحاب هر مطلبی را قبول کردند می­شود سنن پيغمبر خوب دقت کرديد چه شد؟ می­خواهم بگويم از آن اول بعد از صحابه تا بعد تا قرن چهارم پنجم ششم، آن­های که به شدت با خبر مخالف بودند آن­های که موافق بودند آن­های که حجيت را قبول کردند،

س: تلقی اصحاب

ج: تمام اصل نکته سنن بود

س: تلقی اصحاب

ج: مرحوم سيدمرتضی می­گويد تلقی اصحاب ما دنبال خبر نيستيم می­خواهد در کتاب حسين ابن سعيد باشد حسن ابن محبوب باشد حريز باشد هرکه می­خواهد باشد ما به دنبال تلقی اصحاب هستيم جناب معتزله هم به اين راه يعنی ما با شواهد کتاب و جامعه اسلامی چرا قبول کرده؟ دنبال آن می­افتيم دنبال سند و اينها نمی­خواهد بروی می­خواهم يک نکته­ای را بگوييم که معلوم می­شود از همان بعد از پيغمبر تا بعدها هرچه که روش بحث بوده سنن است و طبيعتاً باز يک مقداری از سنن و احکامی که از آيات بخواهد استفاده بشود و لذا عرض کرديم بعد از پيغمبر هم بين صحابه دو بحث اساسی بود يکی فقه يکی هم تفسير تا بعدها هم همين طور شد، در فقه هم که آمد باز تفسير به خاطر اين­که آيات الاحکام می­خواهند در فقه بياورند من انشاءالله فردا توضيحش را می­دهم.